



نقدی بر دیدگاه اقتصادی و سیاسی مهندس سبحانی

نیما جلودار

مجله چشم‌انداز ایران اخیراً ویژه نامه‌ای را با عنوان "آخر سخن" انتشار داده است که در آن مهم‌ترین دغدغه‌های آقای مهندس سبحانی از جمله "موانع رشد بورژوازی ملی در ایران از مشروطه تا حال"، "مسائل عمده توسعه در ایران" و همچنین بحث‌های بنیادی‌تری نظیر "تدوین استراتژی بنیادی ملی" تحت عنوان "میثاق ملی" به بحث و گفت‌وگو گذاشته شده است. از آنجاکه بسیاری از نظریه‌های مطرح شده - و یا به قول خودشان تجربه‌های اندوخته - مسائل و مشکلاتی است که در طول بیش از دو دهه اخیر با آن مانوس و یا دست به گریبان بوده است، طبیعتاً راهکار انتخابی ایشان در راستای همان دغدغه‌هایی است که با آن زندگی می‌کرده است.

از آنجاکه به نظر می‌رسد، عملیاتی کردن چنین نظریه‌ها و مانیفستی می‌تواند تجربه‌ای تازه پیش روی نسل جوان قرار دهد، لازم دیده شد که نقدی - هر چند کوتاه - به مهم‌ترین محورهای بحث‌های مطرح شده داشته باشیم:

الف) نگرش‌های اقتصادی و نقد بر آن

۱. ایشان حتماً به یاد دارند که پیش از سال ۱۳۵۷ - علی‌رغم همه ایراداتی که به لحاظ سیاسی، فرهنگی به نظام سلطنتی وارد است - ساختار اقتصادی کشور به خصوص اجرای چندین برنامه عمرانی هفت‌ساله‌ای که از سال ۱۳۲۷ در راستای بین‌المللی کردن اقتصاد کشور صورت گرفته، باعث شده که شاهد کمترین اصلاح ساختار و رفاه نسبی باشیم. راه رشد و یا توسعه اقتصادی ایران در چارچوب برنامه ریزی شده خاصی قرار داشته به گفته مهندس سبحانی مدیریت ابوالحسن ابتهاج در سازمان برنامه و بودجه زبانه‌زد عام و خاص بود و یکی از کوچک‌ترین عملکردهای ایشان در

این سازمان در راستای اصلاح ساختار بیمار کشور این بوده است که سال به سال از سهم درآمدی نفت در بودجه جاری بکاهد و آن را با توسعه و عمران و آبادانی و برای نسل آینده همسو نماید. مجموعه این عملکردها باعث شده است که بخش خصوصی ایران تولدی دوباره یابد و با بیشترین ظرفیت و بالاترین بهره‌وری به فعالیت خود ادامه دهد، تولد کارخانجات ارج در سال ۱۳۳۱ از طرف خانواده ارجمندی و شرکت ایران ناسیونال در سال ۱۳۴۱ از طرف خیامی‌ها به عنوان نماد بخش خصوصی ایران، محصول این دوران بوده است. در کنار آن، کارخانجات ایران مریئوس، پارس الکتریک، گروه صنعتی ملی، توسعه صنایع بهشهر و ده‌ها شرکت ریز و درشتی که هر کدام به جهت کارآفرینی نماد ایران بوده‌اند، به یکباره ظهور کرده‌اند. این شرکت‌ها که در حوزه کاری و تخصصی خود بسیار "فعال"، در حوزه مدیریت "سودآور"، در بهره‌وری نیروی کار "پیشتاز" در استفاده بهینه از منابع در اختیار "محتاط" و با بیشترین ظرفیت تولیدی به فعالیت می‌پرداخته‌اند نشان دهنده این بود که بخش خصوصی ایران در بسیاری از صنایع و معادن ایران در لوج شکوفایی اقتصاد سیر و سلوک داشته است. قدرت پول ملی کشور در قبال دلار و ارزهای معتبر دیگر، افزایش درآمد سرانه، رشد اقتصادی - به خصوص در بخش صنعت - پایین بودن نرخ تورم و بیکاری، افزایش سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، فعال شدن بازار بورس اوراق بهادار تهران و خصوصی شدن بسیاری از شبکه‌های بانکی، از نشانه‌های این دوران بوده است. ولی انقلاب به‌دلیل ماهیتش آنچنان تکانشی در ایران ایجاد کرد که انگار هیچ برنامه عمرانی و توسعه‌ای اتفاق نیفتاده است. همه‌اش از نو آغاز شده است؛ صنایع در حال تعطیل، شبکه

بانکی مختل، مدیران، کارآفرینان و سرمایه‌گذاران در حال فرار. نخبگانی که به همین منظور از جمله جناب سحابی در شورای انقلاب جمع شده‌اند، برای این که کلید این قفل را بکشایند راه حلی پیشنهاد کردند. اجرای دستورالعمل‌هایی چون بند الف، ب، ج و د از قانون حفاظت صنایع در حقیقت رمزگشایی انقلاب بوده است که توسط آقای سحابی و دوستانش صورت گرفته است. تقسیم کاری صورت گرفت و هرکدام که دارای وزنه‌ای بالا بوده‌اند مسئولیت یکی از بندها را برعهده گرفته‌اند و آقای مهندس سحابی مسئول اجرای بند ب قانون حفاظت از توسعه صنایع ایران گشته است. به دلیل حساسیت بحث بهتر است ابتدا ببینیم بند ب چیست؟

در مصوبات شورای انقلاب بند ب چنین آمده است:

صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آنها از طریق روابط غیرقانونی با رژیم گذشته استفاده نامشروع از امکانات و تسبیح حقوق عمومی به ثروت‌های کلان دست یافته و بعضی از آنها از کشور متواری شده‌اند (صنایع موسوم به بند ب می‌باشد).

مسائل و مشکلات به وجود آمده در دوران انقلاب باعث گردید که دولت موقت در تیرماه سال ۱۳۵۸ قانون ملی کردن صنایع و بانک‌ها را به تصویب اعضای شورای انقلاب برساند. آقای سحابی و گروه کارشناسی که به همین منظور جمع شدند با مستمسک قراردادن بند ب قانون حفاظت از توسعه صنایع ایران و به منظور ساماندهی و اجرای آن عملاً بسیاری از صنایع و معادن ایران را که نماد بهره‌وری اقتصادی و همچنین نماد بخش خصوصی ایران بودند تحت تملک دولت قرار دادند. صنایعی چون توسعه صنایع بهشهر، پارس

الکتریک، ایران برک، چیت‌سازی بهشهر، روغن‌بیلی پارس، سرمایه‌گذاری البرز، سیمان تهران، صوفیان، شمال، سیمان فارس و کرمان، صنایع بسته‌بندی ایران، کارخانجات ارج، گروه صنعتی ملی، نفت پارس، ایران مریوس، ایران ناسیونال، قوه پارس، گروه صنعتی پارس، فرش کاشان و ده‌ها صنایع دیگر که مدیران کارآفرین آن صرفاً به دلیل امواج فزاینده انقلاب فرار را بر قرار ترجیح داده‌اند، به اصطلاح ملی گردیدند. به یقین در آن زمان مراد از ملی کردن صنایع و معادن، صرفاً دولتی کردن اقتصاد بوده است که آدرس چنان مبانی فکری را فقط می‌شد در اردوگاه شرق سوسیالیستی که شوروی نهاد آن بوده است پیدا کرد. اقتصاد به اصطلاح دولتی برنامه‌ریزی شده حداقل تا یک دهه تفکر حاکم بر کشور بوده است.

به منظور اداره این همه موسسه‌ها و صنایع مشمول بند ب و بندهای دیگر، نهاد جدیدی با عنوان سازمان صنایع ملی ایران شکل گرفت. تا پایان سال ۱۳۶۱ تقریباً ۵۸۰ شرکت به اصطلاح ملی گردیدند، که به دنبال تفکیک وزارت صنایع و معادن به دو وزارتخانه صنایع و معادن و فلزات و همچنین تأسیس وزارت صنایع سنگین، تمهید قابل توجهی از این شرکت‌ها زیر پوشش آنها قرار گرفتند. در این سال‌ها از ملی شدن صنایع فقط نامی مانده بود، همه چیز دولتی شد. این آغاز سرفصل جدیدی در تاریخ تراژیک ملت ایران بود. دولت عملاً تولیدکننده شد و نظریه‌های اقتصادی به همین منظور شکل گرفت و نقش آقای مهندس در این میان کم نبوده است.

بنگاه‌های تولیدی دولتی علی‌رغم زبان‌های هنگفت به یمن برکت تزریق ارزهای ارزان قیمت در صورت‌های مالی‌شان جزو شرکت‌های سودآور و مدیران آن مورد تشویق

سیاستگذاران قرار می‌گرفته‌اند، میزان بهره‌وری نیروی کار در بخش‌های مختلف اقتصادی و خدماتی به شدت کاهش یافت و کارخانه‌ها با حداقل ظرفیت اسمی به فعالیت می‌پرداختند و این داستان همچنان ادامه داشته و دارد ولی با این تفاوت که پس از گذشتن ۲۴ سال از انقلاب و میلیاردها دلار زبانی که شرکت‌های تحت پوشش دولت به وجود آورده‌اند، دولت را بر آن داشت تا رسماً سازمان صنایع ملی ایران را منحل و در ساختمان آن را در خیابان دکتر فاطمی در سال ۱۳۸۱ پلمپ نماید. ساختمانی که روزی نماد ملی کردن صنایع ایران بوده است و سحابی و گروه کارشناسانش نظریه‌هایشان را در آن عملیاتی می‌کرده‌اند، به ساختمانی متروک تبدیل گشته و آن تئوری‌ها، عملاً به یمن زبان‌های هنگفتی که به اقتصاد ملی وارد کرد به شکست انجامیده است. داستان غم‌انگیز ملی کردن بانک‌ها هم چنین بوده است.

آقای سحابی باید بدانند که اگر مصفوق بزرگ برای نخستین بار در تاریخ ایران، ملی کردن را به ما یاد داده است، به یقین مراد او از ملی کردن، دولتی کردن اقتصاد نبوده است، بلکه سپردن آن به دست مردم بوده است و نه بیگانگان. صنایعی که وجب به وجب در گوشه گوشه از خاک ایران و در طول چندین برنامه ۷ ساله شکل گرفته است و ارزش افزوده آن برای ملت هویدا گشته است، نمی‌بایست مورد غضب قرار می‌گرفت.

۲. اگر دقیقاً به سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و مقالات جناب سحابی توجه شود و به اصطلاح اندیشه‌ها و نظریه‌ها پردازش گردد، کمتر کسی است که مواضع و نگرش‌های اقتصادی‌اش را توأمانی از اندیشه‌های اقتصاد دولتی برنامه‌ریزی شده مارکسیستی و همچنین اقتصاد بازار، نیابد. متأسفانه

از مهم‌ترین نقدهای جدی که به ایشان وارد است، مشخص نکردن دقیق نوع نگرش‌های اقتصادی ایشان است. مفاهیم به کار گرفته شده توسط ایشان به گونه‌ای است که نمی‌توان حکم قطعی داد که ایشان به کدام یک از سیستم‌های اقتصادی جهانی وفادارند؛ اقتصاد دولتی، اقتصاد مارکسیستی برنامه‌ریزی شده اقتصاد بازار آزاد، اقتصاد مختلط، یا نه سیستم اقتصادی که خود طراح آن هستند.

آنجا که از سرمایه‌داری ملی و یا اقتصاد ملی سخن می‌گویند و مهندس موسوی را از کسانی می‌دانند که خیلی خوب معنی و مفهوم اقتصاد ملی را می‌داند و یا مجموعه عملکردها در سازمان صنایع ملی ایران و اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی، خود گواه آن است که سخت به سیستم اقتصاد دولتی وفادارند.

من خودم به برخی سیاست‌های اقتصادی مهندس میرحسین موسوی ایراد داشتم و برخی کارهای ایشان را چپ‌روی می‌دانستم، ولی مطمئنم که ایشان معنی اقتصاد ملی را می‌فهمید و در اجرای آن حساسیت داشت (ص ۴۵)

اگر به عملکرد مجموعه مدیران و سیاستگذاران پس از انقلاب دقیقاً توجه گردد، به یقین همه کارشناسان گواهی خواهند داد که مهندس موسوی نماد تفکر اقتصاد دولتی در ایران بوده است که ورشکستگی و زیانبار بودن آن برای مردم ایران دقیقاً مشخص گردیده است.

و یا آنجایی که صحبت از رشد و افزایش درآمد سرانه و توزیع مجدد درآمدها به منظور بسط عدالت اجتماعی است، سخت به اقتصاد بازار آزاد و مکانیزم‌ها و کارکردهای آن ایمان دارند. به این جمله ایشان توجه کنید:

از طرفی اگر مراجعه‌ای به آمار

توسعه انسانی نشریه سازمان ملل، سال ۱۹۹۴ که سازمان برنامه و بودجه آن را تکثیر کرده است بفرمایید و به خصوص ستون ضریب انسانی و به خصوص ستون ضریب جینی یعنی کیفیت توزیع ثروت و درآمد یا عدالت اجتماعی را بنگرید ملاحظه می کنید که تمام کشورهای جهان به تناسب توسعه یافتگی و صنعتی شدن ضریب جینی یعنی نسبت درآمد ده درصد جمعیت که واجد بالاترین درآمدها هستند به درآمد ده درصد جمعیت که مالک پایین ترین درآمدها هستند مرتباً کاهش می یابد. در کشور امریکا این ضریب معادل ۶ در ژاپن معادل ۴٫۵ و در اسکاندایناوی معادل ۵ است ولی در ایران معادل چه؟ پس رشد تولید و صنعت مترادف با بسط عدالت اجتماعی است (ص ۶۴)

و یا جایی که صحبت از بورژوازی ملی است و وجود اجتناب ناپذیر طبقه سرمایه دار که چطور می توان با اتحاد تاکتیکی به سوی صنعتی شدن پیش رفت، رگه های روشنی از نگرش های اقتصادی مارکسیستی برنامه ریزی شده در آن یافت می شود و درحقیقت باز یافت چنین اندیشه هایی در صفحات ۴۶ و ۴۷ مجله، خود گواه آن است که ایشان نتوانسته است جدا از این نگرش ها، دغدغه هایش را مطرح نماید:

... اصطلاح بورژوازی ملی از ابتکارات لنین است، لنین می گوید پیش از این در این کشور هیچ چیز نبوده و روسیه واردکننده کالای صنعتی از اروپا بوده و بیشتر اقتصاد روسیه تزاری بر اساس زراعت و کشاورزی اداره می شود و حالا ناگهان جامعه سوسیالیستی شده است، در حالی که صنعت و کارخانه ندارد و لذا در طرح نپ خود می گوید، باید اتحاد و ائتلافی از نیروهای کارگر و

حزب کمونیست و سرمایه داری ملی صورت بگیرد تا جامعه شوروی از کشورهای امپریالیستی بی نیاز شود. (ص ۴۷)

و زمانی که خود سیستم اقتصادی جداگانه ای در ذهن خود طراحی کرده اند و براساس آن نگرش های اقتصادی، چارچوبی را تدوین کرده و پیشنهاد طرح داده اند، مشخص خواهد شد که ذهن ایشان انباشته ای از ابهام و ابهام در مفاهیم اقتصادی است که متأسفانه عدم شفافیت بارزترین نمود آن است:

... اگر تکوین قشر صنعتی و کارآفرین داخلی، به شرط خدمت به استغنای درونی جامعه از خارج (یعنی مفهوم سرمایه داری ملی) و به فرض سودکردن و انباشت سرمایه متضمن ظلمی باشد این ظلم و استثمار در برابر استثمار و غارت کلی ملت و کشور توسط سرمایه داران و دولت های خارجی بسیار ناچیز است و چاره ظلم اعظم، از واجبات است و چاره ظلم قلیل به شرط درمان ظلم از اعظم از مستحبات، اقدام به مستحبات زمانی مفید است که به صورت مانع و ترمزی در برابر انجام واجبات در نیاید. (ص ۶۴)

آقای سحابی باید مشخص کند که مفاهیمی چون رشد و توسعه اقتصادی، عدالت اجتماعی و حتی مفاهیمی چون دموکراسی و حقوق بشر با کدام یک از سیستم های اقتصادی دنیای امروز قابل تطبیق است؟ به یقین ایشان به رفاه اجتماعی و اقتصادی، توزیع مجدد درآمدها (ضریب جینی) از مهم ترین ابزارهای اندازه گیری نابرابری های اقتصادی، افزایش درآمد سرانه و تولید ملی، افزایش سرمایه گذاری خارجی و داخلی، کاهش نرخ تورم و بیکاری و افزایش اشتغال و بیکاران جویای کار، پس انداز ملی و افزایش تقاضای کل، افزایش بهره وری نیروی

کار و تخصیص بهینه منابع و... ایمان دارند و در تمامی اینها نظام اقتصاد آزاد کارایی خود را به بهترین شکل ممکن نشان داده است.

۳. یکی از مهم ترین علامت ها و نشانه های اعتقاد و ایمان به سیستم اقتصاد دولتی این است که در تجارت خارجی، استراتژی جایگزین واردات بر استراتژی توسعه صادرات ترجیح دارد و گزینش هر کدام از این راهبردهای اقتصادی می تواند تفاوت معنی داری داشته باشد و این نوع نگاه را می توان در بسیاری از نگرش های اقتصادی ایشان مشاهده کرد. به خصوص در نامه سرگشاده ایشان و توصیه هایی که به آقای خاتمی کرده است. در بند ۱۳ آن اعتقاد ایشان به این استراتژی را می توان یافت. در استراتژی جایگزینی واردات هدف خودکفایی داخلی است و استقلال در ارتباط با آن تعریف می شود و کارخانه های داخلی بدون توجه به این که تا چه اندازه مزیت نسبی دارند مورد حمایت دولت قرار می گیرند. در این استراتژی با ایجاد ممنوعیت های وارداتی و تعرفه های سنگین گمرکی از صنایع داخلی دفاع می شود، حتی اگر چنین بنگاه های تولیدی در صورت های مالی شان زیان داده باشند. (منهای واکنش دنیا از جمله کره شمالی، ایران و... بقیه ممالک دنیا استراتژی توسعه صادرات را انتخاب کرده اند.) ولی در استراتژی توسعه صادرات - که شرط عضویت در W.T.O گزینش این استراتژی می باشد - هدف خودکفایی داخلی نیست، تنها در رشته هایی تولید داخلی تشویق می شود که قیمت تمام شده هر کالا در سطحی باشد که بتواند در بازارهای خارجی عرضه شود و یا در صورت آزادی ورود کالای خارجی

کار و تخصیص بهینه منابع و... ایمان دارند و در تمامی اینها نظام اقتصاد آزاد کارایی خود را به بهترین شکل ممکن نشان داده است.

کار و تخصیص بهینه منابع و... ایمان دارند و در تمامی اینها نظام اقتصاد آزاد کارایی خود را به بهترین شکل ممکن نشان داده است.

بدون حقوق گمرکی بتواند رقابت کند. ایران صنایعی دارد که متکی است بر رانت و رابطه و بدون رانت و رابطه و یارانه بسیاری از صنایع ایران ورشکست می شوند و اتخاذ استراتژی توسعه صادرات به منزله حذف رانت و رابطه از اقتصاد ایران است.

۴. می دانیم که جهانی شدن، حرکت اجتناب ناپذیری است که بر جهان امروز تحمیل شده است و این خود محصول روند یک اندیشه بین اقتصاددانان است. امروز آنچه پدیده جهانی شدن اقتصاد را توجیه می کند این است که محدودیت منابع ما نسبت به اوایل قرن بیستم کاملاً تفاوت کرده است. جمعیت دنیا سه برابر شده است اما منابع در اختیار بشر به آن اندازه رشد نکرده است. بنابراین ضرورت حذف برخی از فعالیت هایی که هزینه سرباری بر ملت ها تحت عناوین متفاوت تحمیل می کنند در سطح جهانی و ملی کاملاً احساس می شود. در حوزه اقتصاد بین الملل سازمان تجارت جهانی (W.T.O) به همین منظور شکل گرفته است. آنچه درباره نگرش های اقتصادی آقای سحابی می توان گفت، این نکته اساسی است که کمتر در این باب سخنی و یا موضع گیری شفاف داشته است.

آقای سحابی باید مشخص کند در زمانی که با توجه به ساختار بیمار اقتصاد ایران هیچ کارشناسی در ارتباط با پیامد پیوستن و یا نپیوستن به WTO نمی تواند حکم قطعی دهد، نظر ایشان و کارشناسان هم فکرشان پیرامون این مولفه ملی و بین المللی چیست؟

۵. به نظر می رسد که پس از گذشت دو دهه از انقلاب و پشت سر نهادن آن همه تجربه و اشتباهات

استراتژیک در حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ آقای سبحانی هنوز حامل افکاری هستند که باعث می شود نتوانند مواضع شفافی در قلمرو اقتصاد از خود بروز دهند. ایشان باید به این حقیقت در دنیای امروز پی برده باشد که در جهان امروز واژگانی چون سرمایه دار و کارآفرین، سرمایه گذار، بورژوازی، تولیدکننده، تنها مفاهیمی ذهنی هستند سرمایه گذار، سرمایه گذار است، وطن و غیروطن نمی شناسد، او تابع قانون اقتصاد است، هرکجا که سودآور باشد به آنجا سرک می کشد و با کوچکترین تلنگری هم چون آهو فرار خواهد کرد و درعین حال باید چهارچشمی مواظبش بود زیرا تمام تلاش او این است که برای همیشه در نقطه شروع بماند؛ ممکن است آن مکان وطنش باشد و سالم به کارش بپردازد و آقای سبحانی می تواند او را سرمایه دار ملی خطاب کند و یک تولیدکننده او را سرمایه گذار و کارآفرین بداند. او (سرمایه گذار) می تواند جرج سوروس امریکایی باشد که در کمتر از یک هفته نزدیک یک میلیارد دلار به جیب زده است و آنچنان تکانشی در اقتصاد مالی مالزی ایجاد کند تا اقتصاد بیمار آن کشور را به خود آرد که آنقدر با شتاب نرانند و به اصطلاح به دنبال "حباب قیمت ها" نباشند و چه مانند خیامی، کارگاه کارواش، در مشهد را رها کند و برای راهاندازی شرکت عظیم ایران ناسیونال عازم تهران گردد و دست کم بالاتر از ده هزار خانوار ایرانی را که لشکر بیکاران جویای کار بودند به کار می گمارد و اشتغال ایجاد نماید. باید دست او را به سختی فشرد، چرا که او کارآفرین است و سرمایه گذار. او به دنبال بالاترین سود (قانون اقتصاد این را می گوید) و ضریب اطمینان در بازار

می گردد. این فقط بازار است که به او می فهماند برای ماندگاری در بازار چه تولید کند، چه مقدار تولید کند، برای چه تولید کند و چه مقدار سود کسب نماید. این نوع نگاه را باید کنار گذاشت؛ نگاهی که تمام نگرانی اش متوجه تکوین یک قشر سرمایه دار صنعتی است که مبدا موجب استثمار نیروی کار و کل مصرف کنندگان شود و یا اگر تکوین قشر سرمایه دار صنعتی و کارآفرین داخلی به شرط خدمت به استغنائی درونی جامعه از خارج و به فرض سودکردن و انباشت سرمایه متضمن ظلمی باشد... (ص ۶۴) باید از این نگاه دور شد. این نوع نگاه به اقتصاد و کارآفرینانش دقیقاً به وجود آوردن بستری است که در سرچنین سفره ای فقط رانت خواران، فرصت طلبان و خشک مقدسان، میوه چینی می کنند. با نگاهی که به دنبال رابطه استثمار انسان از انسان بین کارگر و کارفرما و یا کارگر و کارآفرین و یا نیروهای مولد و سرمایه گذار می گردد تا میزان آن را با عیار خاصی بسنجد، نمی توان اقتصادی را سروسامان داد و سرمایه گذاری را به ایجاد شغلی وا داشت. اگر وظیفه سرمایه گذار افزایش ایجاد اشتغال و به کارگیری مجموعه عوامل تولید (تکنولوژی، دانش فنی، سرمایه و نیروی انسانی) در جهت تخصیص بهینه منابع در اختیار است و وظیفه کارگر و نیروی مولد به کارگیری مجموعه عوامل که باعث افزایش راندمان و بهره وری نیروی کار شود، بین آن دو یک رابطه پذیرفته شده جهانی به نام قانون وجود دارد و وظیفه آن، آشتی دادن بین آن دو که به ظاهر دشمن طبقاتی هم اند، ولی درحقیقت در راستای ارتقای کمی و کیفی منافع هم دیگر حرکت می کنند. آقای سبحانی

به جای این که حرکتش در داخل این شکاف باشد و به دنبال میزان دقیق عیار استثمار بگردد، باید از نهادی دفاع کند که دفاع از او جزو وظایف ذاتی اش است. (ب) دیدگاه های سیاسی ۶. در بخش نخست مقاله بحثی با عنوان "استراتژی بنیادی ملی ایران" به بهترین شکلی تفسیر و تبیین شده است. وقتی خواننده آن را دقیقاً می کاود متوجه این نکته ظریف خواهد شد که تفاوت معنی داری بین "انسان اقتصادی" و "انسان سیاسی" وجود دارد و این نشان می دهد که به راستی ایشان از بسیاری از مفاهیم گذشته فاصله گرفته و آینده جدیدی را با توجه به تجربیات کسب شده، در پیش گرفته اند. مفاهیمی چون ایران، ایرانیت، توسعه ایران، نژاد، ایران باستان، هویت ملی ایرانیان، کوروش کبیر و ده ها عنوان دیگر معمولاً نشان می دهد که از جنس جدیدی اند و در این قسمت از مقاله از آن بسیار یافت می شود. مثلاً در آنجایی که به تبیین "استثمار" می پردازد می گوید که در دنیای جدید نگاه ایدئولوژیک - اصطلاح مرسوم و کلاسیک (ضد استعماری و ضد استثمار) - با روابط بین المللی امروزی هماهنگی ندارد. مگر آن که با توجه به تجارب تاریخی خود در ساختار این ایدئولوژی بازنگری نماییم. (ص ۳۴) و اما آن چیزی که بخش نخست این مقاله را بسیار پررنگ کرده است، نگاه ایشان به مسائل و مشکلات تاریخی ایران و ارائه راهکارهای جدید آن می باشد. از مهم ترین راهکارهای پیشنهادی ایشان - با توجه به واقعیت های جامعه امروزی ایران و همچنین موانع و مشکلات ساختاری - ضرورت تشکیل نهضت فراگیر یا جبهه فراگیر حول محور "میثاق"

می باشد که استراتژی بنیادی ملی به همین منظور پیشنهاد و تدوین شده است و از مهم ترین اصول بنیادی آن، استقلال و تمامیت ارضی، مشارکت، آزادی اندیشه و بیان (آزادی های دموکراتیک)، عدالت و اطمینان، توسعه تقدم مصالح ملی بر منافع و مصالح گروهی و شخصی می باشد. از این که آقای سبحانی با آن همه وسواس، حساسیت و صداقتشان برای نجات ایران راهکاری را پیشنهاد و تدوین کرده اند و به بحث گذاشته اند تا شاید بتوان با عملیاتی کردن آن، ایران امروز را از میان کشورهای عقب افتاده جهان و یا به قول خودشان دسته پنجم را به کشور توسعه یافته و یا در حال توسعه سوق داد، باید تشکر کرد، ولی براساس کدام واقعیت؟! واقعیت های عینی و کلام ایران و ژاپن یکی نیستند. در آنجا اصل بر منافع ملی است و حول محوری هم قسم شدند تا ژاپن امروزی را بنا کنند، ولی در اینجا اصل بر حفظ منافع شخصی و گروهی و سازمانی است و منافع ملی ایران فراموش گشته است. در اینجا باند مافیایی قدرت و ثروت آنچنان موانع قانونی - ساختاری به وجود آورده اند که روزنه ای را بر نمی تابند. با توجه به تجربیات گرانسنگ و پختگی آقای سبحانی، بعید می دانم که منظور ایشان از راه اندازی و یا تشکیل چنین جبهه فراگیری - با این همه موانع ساختاری که برای حل هر کدام سالیان سال باید وقت گذاشت - این باشد که باید وارد میدان عمل شد. ولی اگر منظور استاد از طرح چنین مسئله ای جانناختن آن در ایران و بومی کردن آن است، می توان از ضرورت تشکیل چنین جبهه ای سخن ها گفت و پیرامون آن به بحث پرداخت.